



آ، ا

آوند: لوله‌ی باریکی در ساقه‌ی گیاهان که آب و مواد غذایی را از ریشه به برگ و اندام‌های دیگر گیاه می‌رساند.

آویخت: آویزان کرد، آویزان شد

آویزان: آنچه از بالا به جایی محکم بسته شده است.

آیت: نشانه، علامت، دلیل

ابتکار: نوآوری، ابداع

ابرام: پافشاری کردن در کاری، اصرار

ابریشم: تاری بسیار نازک، محکم و سفید که کرم ابریشم به دور خود می‌تند و از آن برای تهیه‌ی پارچه استفاده می‌کنند.

ابلق: دورنگ، رنگ سفید همراه رنگی دیگر

ابلیس: شیطان، اهریمن

ابوالعجایب: پدر شگفتی‌ها، صاحب شگفتی‌ها

اتحاد: یکپارچگی، یکی شدن

اتفاق: رویداد، پیشامد، حادثه

اثاث: وسایل، ابزار

اثر: نشان، علامت

اجابت: پاسخ دادن، برآوردن، پذیرفتن

اجتماع: گروه، گرد هم آمدن، جمعی از دسته‌های انسانی

اجل: پایان زندگی، زمان مرگ

آزموده: آزمایش کرده، امتحان کرده، آزمایش شده

آسایش: راحتی

آسیاب: دستگاهی برای خرد کردن و آرد کردن گندم، جو و دانه‌های دیگر

آسیب: صدمه، زیان

آشتی: دوستی، پیوند دوباره بعد از رنجش

آشغال: زباله

آغاز: شروع هر چیز

آغوش: بغل، میان دو دست

آفاق: افق‌ها، جمع افق

آفرین: درود

آفرینش: آفریدن، خلقت، خلق، انشا

آلودگی: کثیفی

آلودگی صوتی: هر صدای بدی که انسان را آزار می‌دهد.

آماطور: غیرحرفه‌ای، نوکار

آماده: حاضر، مهیا

آموخت: یاد داد، یاد گرفت

آمیخته: مخلوط، درهم‌شده

آمیزش: نزدیکی، مجالست

آواز: صدا، بانگ، نغمه، سرود، آهنگ

آوخ: دریغ، افسوس، آخ

آب تنی: شست‌وشوی بدن در آب، شنا کردن

آبخوان: توده‌سنگ اشباع‌شده از آب که آب چاه‌ها و چشمه‌های پیرامون را تأمین می‌کند.

آبگیر: برکه

آتشگر: روشن‌کننده‌ی آتش، کسی که آتش را فروزان می‌کند.

آثار: جمع اثر؛ نشانه‌ها، علامت‌ها

آخور: اصطبل، طویله

آداب: روش‌ها، رسم‌ها

آذرخش: برق، صاعقه

آذرگشسب: به معنی آتش تند و تیز؛ نامی

در شاهنامه‌ی فردوسی که در اصل، اسم یکی از سه آتش مقدس بوده است، اما در شاهنامه به معنای آتش جهنده و کنایه از هر چیز مورد نیایش و ستایش آمده و نیز اسم یکی از پهلوانان است.

آراسته‌اند: آرایش کرده‌اند، زیبا و مرتب کرده‌اند

آرامش: آرام بودن، آسودگی

آرامگاه: قبر، مزار، محل آرامش

آرمید: استراحت کرد

آزار: اذیت

آزمند: حریص، طمّاع، طمعکار



احادیث: جمع حدیث؛ سخنان پیامبران و امامان

احزان: جمع حزن؛ غم‌ها

احسان: خوبی، نیکوکاری، بخشش، نیکی کردن

احسنت: آفرین

اختراع: پدید آوردن، درست کردن، ایجاد کردن

اخترشناس: ستاره‌شناس، منجم

اختصاصی: مخصوص کردن، در نظر گرفتن

کاری یا چیزی برای منظور خاصی

اختلاط: آمیختن، مخلوط شدن، آمیختگی

اختلاف: تفاوت

ادبار: بدبختی، نگون‌بختی

ادعا: تقاضا، توقع، مطالبه

اراده: خواست، میل، تصمیم

ارباب: مالک، شخص بزرگ، کسی که در زمان قدیم قدرت، زمین و سرمایه‌ای داشت.

ارتعاش: لرزش

ارتقا: پیشرفت، ترقی، به پایه‌ی بالاتر رسیدن

ارث: مالی که از شخصی مرده باقی می‌ماند.

ارجمند: بزرگوار، عزیز، گرامی

ارچه: اگرچه

ارزن: دانه‌ی ریز و براق خوراکی که غذای بعضی پرندگان است.

ارغوانی: رنگ قرمز مایل به بنفش

ارگانسیم: مجموع اجزا یا اعضای که جسم یک موجود زنده را تشکیل می‌دهد.

ارگانیک: اندامی، عضوی، مربوط به اندام

ارمغان: هدیه، سوغات

از پس: از پشت

ازلی: همیشگی، بی‌آغاز

ازیرا: زیرا که، برای اینکه

اساس: پایه، بنیان

استثمار: بهره بردن ناعادلانه از حاصل کار دیگران، بهره‌کشی، استفاده‌ی ناعادلانه‌ی کشورهای قوی از منابع اقتصادی کشورهای ضعیف

استر: اسب، چهارپا

استعداد: آمادگی، ذوق و قریحه، توانایی

استعمار: تسلط پیدا کردن کشوری قوی بر کشوری ضعیف

استعمال: به کار بردن، استفاده کردن

استقبال: به پیشواز کسی رفتن، پیشواز

استقرار: برقرار کردن و ثابت کردن چیزی یا کسی در جایی مشخص

استنباط: برداشت، درک

استنشاق: هوا را به بینی و ریه‌ی خود فرو بردن

استهزا: مسخره کردن، ریشخند کردن

استوار: محکم، سخت، پایدار، پابرجا

اسرا: جمع اسیر؛ اسیران

اسرار: جمع سِرّ؛ رازها، سرها

اسطوره: قصه‌ها و حکایت‌های بازمانده از دوران باستان درباره‌ی خدایان، قهرمانان و به وجود آمدن اشیا و حوادث

اسلیمی: نوعی نقاشی از طرح‌های اساسی هنرهای تزئینی ایرانی

اسوه: پیشوا، پیشرو، الگو، سرمشق

اشارت: اشاره، نشان دادن

اشاعه: فاش کردن، آشکارا کردن، پراکنده

ساختن، رواج دادن

اشباع: سیر گردانیدن، پر و بسیار

اشتر: شتر

اشتغال: مشغول شدن، به کاری پرداختن

اشتیاق: رغبت بسیار، شوق و علاقه، آرزومندی، میل زیاد، شوق فراوان

اشرف: گرامی‌تر، شریف‌تر

اشغال: جایی را به زور گرفتن

اشکال: عیب، نقص، کمبود

اصحاب: یاران و پیروان

اصله: واحد شمارش درختان

اصیل: صاحب اصل و نسب

اضافه کردن: افزودن، زیاد کردن

اطاعت: پیروی

اطبا: جمع طبیب، پزشکان

اطراف: دور و بر

اطفال: جمع طفل؛ کودکان، خردسالان

اطلاعات: خبرها، آگاهی‌ها

اطلاق: به کار بردن واژه در معنایی خاص

اظهار: بیان کردن، بر زبان آوردن

اعانت: کمک، یاری

اعتبار: آبرو، ارزش، قدر

اعتدال: میانه‌روی، حد وسط

اعتراض کرد: ایراد گرفتن

اعتماد: اطمینان به کسی یا به چیزی داشتن، باور، ایمان، عقیده

اعجاب‌انگیز: مایه‌ی تعجب

اعصار: جمع عصر؛ دوران‌ها، روزگاران

اعما: نابینا، کور کردن



اعیان: بزرگان، اشراف

المی: غمی، رنجی

انیس: همدم، هم‌نشین

اغیار: بیگانگان، دیگران

امان: ایمنی، آرامش، اطمینان

اوایل: جمع اول؛ ابتدا

افاده: تکبر، خودبینی

امپراتور: پادشاه نیرومندی که بر سرزمین‌ها و قلمروهای وسیعی سلطنت می‌کرد.

اوراق: جمع ورق؛ اجزای چیزی، پاره‌ها

افتخار: سربلندی

اوراق‌فروشی: مکانی که در آن، پاره‌های اتومبیل یا وسایل دیگر فروخته می‌شود.

افتخارآفرین: کاری که باعث سربلندی می‌شود.

امرا: جمع امیر؛ امیران، فرمانروایان

اوضاع: شرایط، وضعیت

افتکار: فکر کردن، تخیل

انباشته: پرشده

اولی: سزاوارتر، بهتر

افراط: زیاده‌روی

انبوه: بسیار، زیاد، فراوان

اولی‌الابصار: صاحبان بصر، خردمندان

افزوده: اضافه‌شده

انتخاب: گزینش

اهالی: ساکنان، مردم

افزون: بیش، بیشتر، زیاد، بسیار

انتظار: چشم به راه بودن، امید داشتن، شکیبایی، صبر

اهتزاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خودش (مثل تکان خوردن پرچم و شاخه‌ی درخت)

افق: کنار آسمان، اطراف آسمان، کناره، کرانه‌ی آسمان، خطی که به نظر می‌رسد در محل تقاطع زمین و آسمان وجود دارد.

انجم: جمع نجم؛ ستارگان

اهدا: بخشیدن، عطا کردن

افکند: انداخت، پرت کرد

اندر: در

اهریمن: دشمن، شیطان، کسی که منش پلیدی دارد.

افلاک: جمع فلک؛ آسمان‌ها، سپهرها

اندرز: پند، نصیحت

اهورایی: ایزدی، خدایی، ربانی، یزدانی

اقامت: در جایی ماندن

اندرون: درون، داخل

ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن، گذشت کردن از حق خود، ازخودگذشتگی

اقتباس: گرفتن، اخذ کردن، آوردن آیه‌ای یا حدیثی در نظم و نثر

اندک‌اندک: کم‌کم، آهسته‌آهسته

اندوختن: جمع کردن، پس‌انداز کردن، ذخیره کردن

اقتدار: قدرت، سلطه، توانایی

ایجاد کردن: پدید آوردن، به وجود آوردن، ساختن

اقدام: کهنه‌تر، قدیمی‌تر

اندوه: ناراحتی، غم، غصه

ایستا: بی‌حرکت، راکد، ساکن، متوقف

اکسیژن: گازی در هوا که برای زنده ماندن موجودات زنده لازم است.

اندوه‌بار: غمبار، ناراحت‌کننده

اندوه‌گین: غمگین، غصه‌دار، سوگوار

اگزستانسیالیسم: اصالت وجود؛ مکتبی که معتقد است آدمی بدون بستگی به جایی با خود و محیطش می‌تواند خویشتن خویش را بسازد.

انس: دوستی، رفاقت، الفت

با خاک یکسان کرد: همه‌چیز را نابود کرد، از بین برد.

انسداد: بسته شدن، گرفتگی

باب: بخش، گونه، قسمت، هر بخشی از کتاب

إن شاء الله: اگر خدا خواهد، اگر ایزد بخواهد

التفات: توجه داشتن، متوجه بودن

انشعاب: جدایی، شاخه، شعبه

باختر: مغرب، مقابل خاور (مشرق)

التماس‌کنان: اصرارکنان، درخواست‌کنان

انضمام: پیوست، پیوستگی، ضمیمه

باد مهرگان: باد پاییزی

الفت: دوستی، انس، خو گرفتن

انقراض: وازگونی، انهدام، زوال، نابودی، انحطاط

باز: دوباره، از نو

الکن: کسی که زبانش هنگام صحبت، گیر می‌کند.

انکسار: شکستگی، فروتنی

بازدید: دیدار کردن از جایی





مجموعه کتاب های تیزهوشان

بازرگان: تاجر

بازگو کردن: سخنی را دوباره گفتن، بیان کردن

بازگونه: واژگون، وارونه

باستانی: کهن، بسیار قدیمی

باشتاب: باعجله

باطل: بی فایده، بی اثر

باعث: دلیل، سبب

بالاخص: مخصوصاً

بالآخره: سرانجام، عاقبت

بالین: رختخواب، بستر، آنچه هنگام خواب زیر سر می گذارند.

بام: بالای ساختمان، پشت بام

بامداد: صبح زود، اول صبح

باور: اعتقاد، ایمان

بتر: بدتر

بحث: گفت و گو

بحر: دریا

بخشایش: بخشش و لطف

بخل: حسد، رشک

بخیل: خسیس

بدرقه: همراهی مهمان یا مسافر برای روانه کردن او به مقصد

بذر: اندام کوچک گیاه که گیاه جدید از آن می روید؛ دانه

بر: خشکی، ساحل

بر سان شید: به مانند خورشید، مانند آفتاب

(سان: مثل و مانند / شید: خورشید، آفتاب)

برازنده: مناسب، شایسته

برافراشته: بالا برده، پرچی که بالا برده شده

باشد، بالا گرفته شده

براق: درخشنده

بژان: دارای خاصیت یا توانایی بریدن، بژنده، تیز

برانگیزد: به پا کند، به جنبش در آورد.

برانی: دور کنی، طرد کنی

بربود: ربود، برد، دزدید

برجسته: ممتاز، عالی

برخاست: بلند شد

بردباری: تحمل، صبر

برزگر: کشاورز

برق: صاعقه، درخشش نور

برکت: فراوانی و بسیاری

برکه: گودی کوچک و کم عمقی از زمین که در

آن آب جمع شده باشد؛ آبگیر

برگرفت: برداشت، گرفت

برگزیده شدن: انتخاب شدن

برنا: جوان

برهان: دلیل، علت

برهنه: بدون پوشش

برودت: سرما

برومند: قوی، رشید

بری: بی گناه، پاک، دور

بریان: برشته، کباب شده و پخته شده

بزّاز: پارچه فروش

بزرگ همت تر: باگذشت تر و بخشنده تر

بزم: مجلس شادی

بس: بسیار، خیلی، فراوان

بساط: وسایل مورد نیاز برای کاری

بسپار: واگذار کن، بده

بستاید: ستایش کند

بستد: گرفت

بشتافت: شتابان رفت، تند رفت

بصر: بینایی، روشنی دیده، دیدن

بطالت: بیکاری، معطل بودن

بعثی: نیروهای ارتش عراق در زمان صدام

بقا: همیشگی، جاودانگی

بکوشند: کوشش کنند، تلاش کنند

بگشود: باز کرد، گشود

بلع: بلعیدن، فرو بردن، قورت دادن

بلم: زورق، قایق

بلند آوازه: مشهور، معروف

بلور: نوعی شیشه ی شفاف که برای ساخت ظرف به کار می رود.

بن: بوته، ریشه، درخت، بخش پایانی

بند: طناب، ریسمان، تسمه

بنده پروی: رفتار دوستانه داشتن، مهربانی و لطف کردن

بنیاد: اساس، پایه

بنیان نهاد: پایه گذاری کرد، بنا کرد، تأسیس کرد

بو تولیسم: مسمومیت غذایی به دلیل خوردن غذای آلوده

بؤد: باشد، هست

بوران: طوفان، کولاک

بورزد: ورزش کند، ورزیده شود

بوریا: حصیر، قالی





پاداش: جزای نیکي	بی باکانه: شجاعانه، بدون بیم و هراس	بوم: زادگاه، سرزمین، زیستگاه
پار: سال گذشته	بی برگ: محتاج، بینوا	بوم و بر: سرزمین، آب و خاک
پارسا: پرهیزگار، پاک دامن	بی پروا: شجاع، دلیر	به بار آمدن: میوه دادن، نتیجه دادن
پارسی: فارسی، ایرانی، زبان فارسی	بی تاب: بی قرار، نا آرام	به جان خرید: پذیرفت، با جان و دل قبول کرد
پاره ای: بخشی، تکه ای، قسمتی	بی توشه: بدون غذا، بی قدرت	به حاجتی: برای کاری
پاسبانی: نگهبانی، پاسداری، مراقبت	بی حرمتی: بی احترامی	به ستوه آمده ام: خسته شده ام، آزرده شده ام.
پاکزاد: از نژاد و نسل پاک	بیخ: بن، ته، ریشه	به مثابه ی: مانند
پای پوش: کفش	بی خیال: خونسرد، بیش از حد آرام	به نرمی: به آرامی، آهسته
پایداری: ایستادگی، پافشاری، مقاومت	بیداد: ستم، ظلم	بهانه: عذر بیجا، دستاویز
پای کوبی: شادی کردن	بی درنگ: فوری، بدون تأخیر، بی توقف	بهبودی: تندرستی و سلامت، خرمی و سالم بودن، بهتر شدن حال بیمار
پایندگی: پابرجا بودن، همیشگی، جاودانگی	بیرق: پرچم، علم	بهت: حالتی همراه با حیرت و بی حرکتی در اثر اتفاقی
پاینده: پایدار، جاوید	بی رمق: ضعیف، بی حال	بهتان: تهمت، به دروغ چیزی را به کسی نسبت دادن
پدیدار: آشکارکننده	بیشه: جنگل کوچک، جنگل	بهره رساندن: فایده داشتن، مفید بودن، سود رساندن به
پذیرفت: قبول کرد، به عهده گرفت	بی صبرانه: زود، با بی طاقتی، با اشتیاق بسیار، نا آرام	بهره گیرند: به کار بگیرند، سود ببرند، استفاده کنند
پژان: در حال پریدن، در حال پرواز	بی طاقت: بی صبر، بی تحمل، بی تاب	بهره وری: سودبردگی، استفاده، انتفاع، بهره جویی
پر آوازه: مشهور، معروف	بی قراری: بی تاب، نا آرامی	بهر روزی: نیک بختی، خرمی، خوش بختی
پر بار: پرثمره، پر میوه	بی کران: بی پایان، بی مرز، بسیار گسترده	بهشت برین: بهشت بالایی
پرتو: روشنائی، درخشش نور	بی گمان: بدون شک و تردید	بهل: رها کن، بگذار
پرتوافشانی: درخشیدن، منعکس کردن نور	بیمناک: وحشت زده، نگران	بیابند: پیدا کنند
پرتوان: پرنیرو، توانا، پر قدرت	بیندوزم: نگهداری کنم، انبار کنم، ذخیره کنم	بیاموزم: یاد بگیرم، فرا بگیرم
پرچانه: پر حرف، پرگو، حراف، روده دراز، وژاج	بیندیشد: فکر کند	بی انتها: پهناور و بزرگ، بی پایان
پرچین: حصار، خار بست	بی نظیر: بی مانند، بی همتا	بی آزارت: بی آزار تو، بدون زحمت دادن به تو
پر خاش: درشتی، ستیزه جویی	بی وقفه: بی درنگ، بدون توقف، پشت سرهم	بی باروبر: بی ثمر، بی حاصل، بیهوده
پر شکوه: چشمگیر، زیبا و با عظمت	بیولوژی: زیست شناسی	
پر شور: پر حرارت، باهیجان	بیهودگی: بی فایده بودن	
پرفریب: بسیار حيله گر، نیرنگ باز		
پرمهر: دوست داشتنی، گرم و دلنشین		
پرنیان: پارچه ی حریر، حریر چینی که نقش های بسیار دارد.		





پرهیز کردن: دوری کردن، خودداری کردن از انجام دادن کاری	پیرایه: آنچه سبب زیبایی چیزی شود، ازار آراستن، زینت و زیور	تاقچه: برآمدگی یا فرورفتگی در دیوار اتاق برای گذاشتن چیزها روی آن
پرورش: پرورش دادن	پیشامد: اتفاق، حادثه	تالاب: جایی که آب در آن جمع شود و بماند؛ آبگیر، برکه
پروسه: فرایند	پیشاهنگ: پرچمدار، پیشتاز، پیشرو، متقدم	تالار: اتاق بزرگی که در مهمانی‌ها و جشن‌ها از آن استفاده می‌کنند.
پرشان: آشفته، سرگشته، مضطرب	پیشتاز: جلوتر از دیگران	تانک: خودروی بزرگ و سنگین جنگی که مسلسل و توپ دارد و به کمک زنجیرهایی در زیر آن، قادر به حرکت در مکان‌های مختلف است.
پژمرده: خشک، بی طراوت، پلاسیده	پیشروی: به جلو رفتن، به پیش رفتن	
پس افکند: پس انداز، اندوخته	پیشنهاد: نظر، رأی، طرح	
پست مدرنیسم: پسانوگرایی، مکتبی که فاقد سلسله مراتب مرکزی و دربرگیرنده ی پیچیدگی مفرد، تناقض، ایهام، تنوع و عدم انسجام درونی است.	پیشه: کار، حرفه، شغل	
	پیشین: گذشته، قبلی، مربوط به گذشته	
	پیغام: پیام	
	پیل: فیل	
پشتکار: تلاش برای انجام دادن کاری، با علاقه کاری را پیگیری کردن	پيله ور: کاسب یا دوره گرد که اجناسی ریز می فروشد.	تأخیر: عقب انداختن، درنگ کردن
پشته: تپه، توده		تأسیس کردن: بنا کردن، بنیاد نهادن، پایه گذاری کردن
پشتیوانه: پشتیبان	پیمان: قراری بین دو یا چند نفر برای انجام کاری؛ عهد	تأکید کرد: پافشاری کرد، ضروری دانست، سخن را با دلیل و اصرار ثابت کرد
پشیمان: نادم؛ ناراحت از انجام دادن یا ندادن کاری	پیمانکار: کسی که انجام دادن کاری را در قبال مبلغ معینی پول تعهد کند.	تألیف: نوشتن کتاب یا رساله، گردآوری، نوشتن کتاب یا جزوه
پند: اندرز، نصیحت	پیمودن: طی کردن، پشت سر گذاشتن	تأمل کردن: اندیشیدن
پوشش: لباس، هر چیزی که روی چیز دیگر را بپوشاند.	پینه توز: کفشدوز	تبار: آل، خاندان، خانواده، دودمان، نسب
پولادین: ساخته شده از فولاد، بسیار محکم، نیرومند	پیوسته: پی درپی، به دنبال هم	تبرک: مبارک بودن
	پیوند: ارتباط، پیوستن	تبعات: پیامدها، عواقب، نتایج
پونه ی وحشی: نوعی گیاه، سبزی خوش بو مثل نعناع		تبعه: پیرو، شهروند
پویه: حرکت	تاب: طاقت، تحمل	تبعید: دور کردن، بیرون کردن، راندن، طرد
پهلوان: دلیر، شجاع، نیرومند	تابناک: روشن و درخشنده	تبعیض: حق کشی، فرق قائل شدن به ناحق
پهن: گسترده، مسطح، پهناور	تاخت: حمله کرد، هجوم آورد	تبیین: اظهار، بیان، توصیف، توضیح
پهناور: دارای وسعت و مساحت زیاد، گسترده	تازان: با سرعت، پرشتاب	تپش: تپیدن، جنبش، حرکت
پهنه: میدان، سطح	تازیانه: رشته ای از چرم که برای راندن چهارپایان به کار می رود.	تپید: جنبید، حرکت کرد، بی قرار شد
پی در پی: پشت سرهم، پیوسته		تجارت: بازرگانی کردن، دادوستد، معامله
		تجلی: پیدا شدن





۵۰. آزمون هوش کلامی



تحسین: آفرین گفتن، نیکو شمردن، تشویق کردن، ستودن، تمجید کردن

تجربین آمیز: آمیخته به ستایش و آفرین گفتن، همراه با تعریف و تمجید

تحصیل: آموختن، یاد گرفتن

تحفه: ہدیہ، چیز نفیس

تحقق: به حقیقت پیوستن، درست شدن

تحقیق: خوار کردن، کوچک شمردن

تحقیق: تلاش برای یافتن پاسخ دقیق و حل مسئله، پرس و جو، بررسی کردن، مطالعه‌ی دقیق

تحمل: قبول کردن چیزی با رنج و سختی، صبر، شکیبایی

تحميل: مجبور سازی، واداشتی

تحويل: تغيير یافتن، دگرگون شدن

تحويل دادن: سپردن، چیزی را به کسی دادن

تجیر: حالتی که شخصی نمی‌داند چه کند،
سرگستگی

تخت جمشید: نام مکانی باستانی در اطراف شیراز

تداعی: به خاطر آوردن چیزی به سبب شباهت یا تضادی که با چیز دیگر دارد.

تداوم: ادامه داشتن

تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه‌حلی
برای مشکلی یا مسئله‌ای یا انجام دادن درست
کارها؛ چاره‌اندیشی

تدوین: نوشتن، گرد آوردن، فراهم آوردن چیزی
(شعر و نثر و...)، تألیف کردن، گردآوری

ترانه: قطعه‌ی کوتاه خواندنی همراه با سازهای موسیقی

تربت: خاک، خاک مزار

تفأل: فال نیک زدن

تفتہ: داغ، گداختہ، گرم

تقریر: شرح کردن، بیان کردن

تقصیر: کوتاہی، در انجام دادن، وظیفہ

تکلف: تشریفات، رنج، سرسنگینی، به خود رنج دادن، خودنمایی کردن

قل: تیه، یشته

تلاؤ: درخشش، بازتاب نور

تلخیص: خلاصه، چکیده

تَلَطَّف: مہربانی، خوش رفتاری

تلف کردن: نابود کردن، تباہ کردن

تلفیق: با هم آوردن، مرتب کردن، در هم آمختن

تمام عقلی: کسی که عقلش کامل است.

تمثیل: آوردن داستان یا حدیث یا شعر در لابه لای سخن

تمجید: آفرین، تحسین، تعریف، ثنا، ستایش، مدح

تمدن: مجموعه‌ی دستاوردهای مادی و معنوی بشر در یک کشور یا منطقه، پیشرفت در علم و هنر

تناور: تنومند، درشت‌پیکر، دارای ساقه‌ی بزرگ و قوی

تندخویی: خشمگین شدن، غضب کردن

تندر: بانگ رعد، برق، صاعقه

تنزل: تخفیف، کاهش، نزول، فرود آمدن، پایین آمدن

تنگ: پارچ سفالی یا شیشه‌ای که در آن آب یا نوشدنی‌های دیگر می‌زنند.



مجموعه کتاب های تیزهوشان

تنوع: گوناگون

تنی چند: چند تن

توان: نیرو، زور، قدرت

توبره: کیسه‌ی بزرگ و گشاد

توبیخ: تنبیه، گوشمالی، مجازات، سرزنش، شماتت

توپوگرافی: نقشه‌برداری از موقعیت طبیعی

توده: تپه و پشته، جمع کردن

توران: نژادی ایرانی در منطقه‌ی آسیای میانه، نام سرزمینی در آن‌سوی مرزهای شمال و شرق ایران کهن.

توش: تاب و توان، نیرو، طاقت

توشه: خوراک اندک یا خوراک برای مدت معینی؛ آذوقه‌ی سفر

توصیف: بیان کردن ویژگی‌ها و نشانه‌های چیزی یا کسی

توضیح: روشن کردن مطلب، آشکار کردن

توفیق: موفقیت، کامیابی

توقع: چشمداشت، انتظار

تهی: خالی، پوچ

تیره: تاریک، سیاه

تیره‌دل: بداندیش، سیاه‌دل، نامهربان، سنگ‌دل

تیزبال: سریع، تیز پرواز

تیسه: ابزار آهنی نجاران و سنگ‌تراشان

تیغه: هر چیز که مانند تیغ باشد؛ لبه‌ی بُرنده‌ی شمشیر، چاقو

تیمار: غمخواری، پرستاری، دلسوزی

تیه: بیابان خشک و بی‌آب و علف

ث

جبرئیل: فرشته‌ی وحی

جبل: کوه

جدیت: تلاش و کوشش بسیار در انجام دادن کاری

جذاب: زیبا، دلپذیر، دوست‌داشتنی

جذب: چیزی را به سوی خود کشیدن، کشش، ربایش

جست: جهید، پرید

جفا: ستم، ظلم، بیداد

جگوار: پستانداری گوشت‌خوار از تیره‌ی گربه‌سانان دارای جثه‌ای درشت‌تر از پلنگ.

جلا دادن: شفاف و پاکیزه کردن، صاف و براق کردن

جلال: عظمت و شکوه، بزرگی، بلندپایگی

جلب نظر کردن: نگاه کسی را به سوی خود کشاندن، جلب توجه کردن

جلوگیری: مانع شدن، منع کردن، پیشگیری

جلوه: خودنمایی، زیبایی

جلیل: باشکوه، بلندمرتبه، بزرگ

جمال: زیبایی

جنان: جمع جنت؛ بهشت‌ها

جنبش: حرکت، تکان

جنب‌وجوش: تلاش و فعالیت بسیار، هیجان، جنبش

جنگ تحمیلی: جنگی است که در آن حکومت صدام از کشور عراق به مدت هشت سال به میهن عزیزمان ایران حمله کرد ولی در پایان بر اثر ایستادگی جوانان دلیر سرزمین ما، ناگزیر به عقب‌نشینی شد. این جنگ از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ ادامه داشت.

ثابت: پابرجا، استوار

ثبت: نوشتن

ثبت نام: نوشتن اسم، نام‌نویسی

ثری: خاک، زمین

ثقیل: سنگین

ثمر: میوه‌ی درخت، بر و بار

ثمره: میوه، نتیجه

ثنا: ستایش، ستودن

ثواب: کار خوب و پسندیده

ج

جاذبه: گیرایی، توجه و علاقه‌ی دیگران را به خود جلب کردن

جارچیان: کسانی که در روزگار گذشته خبرهای مهم را با صدای بلند به اطلاع مردم می‌رساندند.

جالیز: کشتزار، مزرعه

جامه: لباس، پوشاک، تن‌پوش، رخت

جان‌فزای: آسایش بخشیدن به روح، نشاط‌آور بودن

جان‌فشانی: فدا کردن جان

جانی: صمیمی، عزیز، گرمی، یکرنگ، تبهکار، جنایتکار

جاهل: ناآگاه، بی‌اطلاع، نادان، بی‌خبر

جاودانه: همیشه و جاوید، چیزی که تا ابد بماند

جاودانی: ابدی، همیشگی، دائمی

جاویدان: همیشگی، ابدی





جنون: دیوانگی

چراخور: چراگاه، سبزه‌زار، مرتع، مرغزار

حبس: زندان، بازداشت

جوار: همسایگی

چست: چابک، تند و تیز، چالاک

حبه: تکه و قطعه‌ای کوچک از هر چیزی

جوامع: جمع جامعه؛ جامعه‌ها

چشم‌نواز: زیبا و جالب، قشنگ

حتمی: قطعی

جوانمردی: سخاوت، بخشنده‌گی، بخشنده‌گی، مردانگی

چشمه: جایی که آب از زیر زمین بیرون می‌آید.

حجره: دکه، غرفه، مغازه، کلبه، اتاق

جواز: مجوز

چوب‌دستی: عصا، چوبی که در دست می‌گیرند.

حدس زدم: گمان کردم، پنداشتم، فکر کردم

جوایز: جایزه‌ها

چون کنم: چه کار کنم، چگونه عمل کنم

حدیث: مطلب، سخن نو، ماجرا

جور: ستم، ظلم، ستم کردن

چهر: روی، صورت

حرص: میل شدید

جورواجور: گوناگون، مختلف

چهره: رخ، صورت، روی

حرفه: پیشه، کار شغل

جوز: گردو

چیرگی: برتری، چیره شدن، تسلط، پیروزی

حرفه‌ای: کسی که در کاری مهارت دارد، انجام

جوی: گذرگاه باریکی که آب از آن می‌گذرد، پیدا

چیره: پیروز

کار در حد خیلی خوب و دقیق، عالی

کن، بیاب

حرم: آبرو، احترام

چیره‌زبانی: سخنرانی، زبان‌آوری

جويا: جست‌وجوگر، جوینده

چیره‌دست: هنرمند، ماهر، زبردست، استاد

حریص: طمع‌کار

جوبیار: جوی بزرگی که از جوی‌های کوچک

چینه: نوعی دیوار گلی

حریق: آتش‌سوزی

تشکیل شده باشد.

جهان‌افروز: روشن‌کننده‌ی جهان

ح

جهان‌نیده: کسی که بسیار سفر کرده و بیشتر

حاتم طایی: شخصی که به بخشنده‌گی شهرت

حسرت خوردن: آه و افسوس کردن، حسرت

شهرهای دنیا را دیده و تجربه اندوخته

داشت.

کشیدن

جهل: نادانی

حاجت: نیازمندی، نیاز، احتیاج

حصار: پناهگاه، دیوار

جهیدن: پریدن

حادثه: پیشامد، تازه، واقعه، رویداد

حصیر: نوعی فرش یا گستردنی که از نی یا گیاه

دیگری بافته می‌شد.

ج

چابک: به‌سرعت حرکت‌کننده، تیزپا و سریع،

حاصل: نتیجه، سود

حطام: مال اندک، ثروت، دارایی

چالاک

حاصل‌کرد: به دست آورد، کسب کرد

حظ: لذت، خوشی

چار: شکل گفتاری چهار

حاضر: آماده، آنکه غایب نیست

حفظ: نگهداری، نگهداری

چارک: یک‌چهارم هر چیز، ربع یک من، معادل

حاکم: فرمانروا، رئیس حکومت

حق‌باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور

۷۵۰ گرم

حالی: اکنون، حالا، اینک

حق‌گزار: قدردان، شکرگزار، آنکه قدر و ارزش

چاره: تدبیر، راه‌حل، تدبیر، علاج، درمان

حامی: نگهبان، پشتیبان

محبت و نیکی دیگران را می‌داند.

چاک‌چاک: پاره‌پاره

حب‌الوطن: میهن‌دوستی، دوست داشتن

حقه: ظرف کوچک

چالاک: دارای سرعت و مهارت در عمل

وطن

حک: خراشیدن، تراشیدن





خردمند: عاقل، دارای قدرت اندیشه	خارکن: کسی که کارش کندن خار است.	حکایت: سخن کوتاهی که پند و اندرز را بیان می‌کند، داستان، سرگذشت
خرسند: شادمان، خوشحال	خاستگاه: مبدأ، سرچشمه، منشأ	حکما: جمع حکیم؛ دانشمندان، فیلسوفان
خرم: شاداب، سرسبز و باطراوت، خوشحال، شادمان	خاشاک: ساقه‌ی علف و ریزه‌های باریک خار و چوب که با خاک آمیخته باشد.	حکمت: دانش، علم و معرفت
خرمن: محصول دروشده، مقدار زیادی از هر چیز	خاص: ویژه، مخصوص	حکیم: دانشمند، فیلسوف، طبیب، انسان دانا و خردمند
خرناسه: خرخر کردن، صدای بعضی حیوانات به هنگام حمله	خاطر: آنچه از دل گذرد، اندیشه، ذهن، حافظه، یاد، خیال	حلو: نوعی خوراکی که به وسیله‌ی آرد و روغن و شکر تهیه می‌شود.
خروار: یک بار خر، مقدار زیاد، سیصد کیلو	خاکدان: دنیای خاکی، این جهان	حماسه: کاری افتخارآفرین از سر شجاعت یا مهارت
خروش: غوغا، فریاد، نعره، نفیر، هیاهو	خاکیان: اهل خاک، مردم، انسان‌ها	حمد: ستایش، شکرگزاری، ستودن
خروشان: پرسرو صدا، بانگ و فریاد	خالق: آفریننده، به‌وجودآورنده	حمله: هجوم، یورش، تاختن
خریف: پاییز	خام: بیهوده، ناپخته و نسنجیده	حوادث: جمع حادثه؛ رویدادها، پیشامدها
خزانه: جایی که در آن پول و اشیای گران‌بها یا کمیاب نگهداری می‌شود.	خامش: مخفف خاموش	حواس: جمع حس؛ یکی از توانایی‌های انسان که با کمک آن، چیزها را درمی‌یابد.
خزف: سفال، هر چیز گلی که در آتش پخته شده باشد.	خان: مرحله (مثل هفت‌خان رستم)	حوالی: اطراف
خس: خار و خاشاک، پست، حقیر	خانمان سوز: ویرانگر، ازبین‌برنده‌ی خانه و کاشانه	حوض: جایی برای نگهداری آب
خشت: نوعی مصالح ساختمانی که از خاک رس یا کاهگل به دست می‌آید و به شکل مکعب مستطیل است.	خاور: مشرق، مقابل باختر	حول وحوش: اطراف، گرداگرد، دور و بر
خشن: جدی و سخت‌گیر	خاوران: مشرق، محل درخشش خورشید (مهر خاوران: خورشید درخشان که از شرق طلوع می‌کند).	حومه: اطراف
خشنود: راضی، خوشحال، شادمان	خبار: نان‌پز، نانو	حی داور: خداوند، پروردگار
خصلت: خو، ویژگی، عادت	ختام: پایان، آخر	حیات: زندگی
خصوصی: ویژه، شخصی	خجسته: فرخنده، مبارک	حیثیت: ارزش و اعتبار
خصومت: دشمنی، کینه، عداوت	خجول: خجالتی، با شرم و خجالت	حیرت: شگفتی، تعجب، سرگردانی
خضاب: رنگ کردن، رنگ حنا که بر سر و ریش می‌گذارند.	خدا: خدمت‌گزاران، خدمت‌کاران	حیرت‌زده: سرگشته، متعجب
خطاب: رویاروی با کسی سخن گفتن، کسی را طرف صحبت قرار دادن، سخنی که به کسی بگویند و پاسخ بشنوند.	خراز: کسی که مهره و آینه و گردن‌بند و مانند آن می‌فروشد.	حیرت‌آور: شگفت‌انگیز، تعجب‌آور، چیزی که باعث شگفتی شود.
	خراشی: اثری که از کشیده شدن یک جسم نوک‌تیز بر روی چوب یا پوست باقی می‌ماند.	حیلت‌ساز: حيله‌گر، مکار
	خرد: کم‌سن‌وسال، کودک	
		خارا: نوعی سنگ سخت



خطاکار: کسی که کار نادرستی انجام داد، گناهکار

خطرناک: پرخطر، هولناک

خطه: سرزمین

خفت آمیز: تحقیرآمیز، خفت، خواری، تحقیر

خفته: خوابیده، به خواب رفته

خلاص: نجات، رهایی، آزادی

خلال: چوب باریک که لای چیزی بگذارند.

خلف: نسل، گروهی که پس از گروهی دیگر می آیند.

خلق: آفریده، مردم

خلق: خوی و منش

خلق و خوی: اخلاق و رفتار

خلل: سوراخ‌ها، منفذها

خلیج: پیشرفتگی نسبتاً وسیع آب در خشکی

خلیفه: جانشین، نماینده، حاکم

خم کمند: گره و پیچ طناب

خنده رو: شاد، کسی که خنده به لب دارد.

خواب گزار: کسی که خواب دیگران را توضیح می دهد و آن را تعبیر می کند.

خواجه: صاحب، بزرگ، سرور، تاجر

خوار: پست و حقیر

خواستار: خواهان، درخواست کننده

خواه... خواه...: بیان دو حالت مساوی، بیان برابری دو یا چند چیز

خودرو: ماشین

خودکامه: خودرأی، خودسر، لجوج، مستبد

خور و خواب: خوردن و خوابیدن

خورجین: دو کیسه از جنس گلیم و متصل به هم که روی چهارپایان یا ترک دوچرخه می گذارند.

خوش الحان: خوش آواز، خوش خوان

خوش و بش کردن: احوال پرسی کردن

خوش آواز: خوش صدا، خوش نوا

خوش تر: خوب تر، راحت تر

خوش خوان: خوش آواز

خوش نما: زیبا، آراسته، چیزی که ظاهرش خوشایند باشد.

خوشه: تعدادی دانه، میوه یا گل که به محوری وصل باشند. (مثل خوشه ی انگور)

خون دل خوردن: رنج بسیار کشیدن، سختی ها را تحمل کردن، عذاب کشیدن

خونخوار: خون ریز، ستمکار

خویشان: جمع خویش؛ نزدیکان، وابستگان، اقوام

خیال انگیز: آنچه تخیل را برمی انگیزد یا افکار و تصوراتی به ذهن می آورد.

خیانت: مکر، حيله، ضد امانت

خیره: نگاه کردن با دقت بدون برداشتن چشم از چیزی، گستاخ، بی شرم، بی پروا، گستاخ، لجباز

خیره سری: گستاخی، بی شرمی و لجابت

خیره شدن: توجه عمیق، نگاه کردن به چیزی بدون برداشتن چشم از آن، چشم دوختن به

چیزی، نگاه کردن به چیزی با دقت

خیره کننده: جالب، چیزی که زیبایی آن، نگاه ها را به سوی خود جلب می کند.

د

دادائیسیم: مکتبی ادبی که پیروان آن در

نوشته ها و اشعار خود، کلمات را خلاف معنی واقعی آنها به کار می بردند و گاه جمله هایی

نامفهوم، مشوش و شبیه هذیان تلفیق می کردند.

دادخواهی: عدالت خواهی

دادرسی: محاکمه، اجرای عدالت

دادگر: عادل

داده: بخشیده شده، عطاشده

دادپار: مجری عدالت، معاون دادستان، وکیل

عمومی

داروندار: دارایی، مال و ثروت

دامنه ی کوه: بخش شیب دار پایین کوه

دانش اندوزی: علم آموزی، یادگیری، فراگیری دانش

داوری: قضاوت کردن

دایر شدن: تشکیل شدن، ایجاد شدن

دایه: پرورش دهنده، پرستار کودک

دائم: مداوم، همیشگی

دخمه: اتاق زیرزمینی، خانه ای که مردگان را در آن قرار می دهند.

دُر: مروارید

در استاد: پافشاری کرد، اصرار ورزید

درايستادن: پایداری و ایستادگی کردن، اصرار ورزیدن

در پوستین خلق افتادن: غیبت کردن

در میان گرفتن: دور چیزی را گرفتن، محاصره کردن

در هم فشردن: یکی کردن، در هم کردن

درايت: آگاهی، دانش، بینش

درخت گردکان: درخت گردو

درست پیمان: وفادار، درستکار، کسی که به

عهد و پیمان، پای بند است.

درغلطاندن: به پایین غلتاندن



بغلتناند: به طرف پایین رها کنند.

دعوی: ادعا

دماغ: مغز، ذهن

درفش: پرچم، رایت

دفاع: نگهداری و محافظت، تلاش برای حفظ

دمساز: سازگار، موافق

درفکند: انداخت، رها کرد، افکند

خود در برابر دشمن

دموکراتیک: مردم سالارانه

درگاه: آستانه‌ی در، جای ورود، محل داخل شدن

دگردیسی: دگرگونی (مانند تغییر شکل نوزاد یک حشره به شفیره یا کفچلیز به قورباغه)

دمی: لحظه‌ای

دمید: درخشید، طلوع کرد

درگذرم: از دنیا بروم، بمیرم

دگرگونی: تغییر

(دمیدن: طلوع کردن و سر زدن خورشید، ماه

درم: سکه‌ی نقره

دل تنگ: اندوهگین، آزرده

یا ستارگان)

درنهاد: شروع کرد، آغاز کرد

دل انگیز: زیبا، جالب، خوب و زیبا، دل‌پسند، دل‌نشین، آنچه سبب شادی و هیجان می‌شود.

دوره‌گرد: فروشنده‌ی بدون محل کسب و در

حال حرکت

درو: برداشت کشت، چیدن گیاهان مثل گندم و برنج

دلاور: بی‌باک، شجاع، دلیر

دون: پست، حقیر، خسیس، دنی، ذلیل، رذل،

سفله، فرومایه

دروزی: مذهبی مربوط به دوره‌ی خلافت فاطمیان مصر

دلبستگی: علاقه، محبت، پیوند عاطفی نسبت به چیزی یا کسی

ده: روستا

دروغ‌زن: دروغگو

دلپذیر: پسندیده، مطبوع، دلنشین، دلخواه

دهانه: لبه، ورودی هر چیز یا هر جا

دروغ‌آزمای: دروغگو، دروغ‌زن

دل‌تنگ: غمگین، اندوهگین

دهقان: کشاورز

درویش: رهرو، سالک، صوفی، عارف، گوشه‌نشین

دلداری دهد: همدردی کند، غم‌خواری کند

دیار: سرزمین، ناحیه، طرف و سمت

دیبا: پارچه‌ای از جنس حریر رنگارنگ، نوعی

دلسوز: مهربان، غم‌خوار

پارچه‌ی ابریشمی

دریافتم: دانستم، فهمیدم

دل‌فریب: بسیار زیبا و جذاب، چیزی که انسان را سرگرم کند و دلش را بفریبد.

دیرین: قدیمی

دریغ: افسوس، حسرت

دریغ داشتن چیزی: کوتاهی کردن

دلکش: جذاب، خوشایند

دیوباد: گردبادی که هوا را تاریک و سیاه سازد.

دژ: حصار، قلعه

دل‌گشا: جایی بزرگ که چشم‌اندازی زیبا دارد، خوش‌منظره و باصفا، خوشایند

ذ

دژاوو: آشناپنداری؛ حالتی از ذهن است که در آن فرد پس از دیدن صحنه‌ای احساس می‌کند آن صحنه را قبلاً دیده است.

دل‌مه: ویژگی مایعی که لخته و منعقد شده است.

ذات: وجود، هستی

دژخیمان: دشمنان

دل‌نشین: خوشایند و پسندیده، جذاب، زیبا و قشنگ

ذائقه: چشایی، مذاق، طعم، مزه

دست و پنجه نرم کردن: درگیر شدن و مبارزه کردن

دل‌نواز: دل‌نشین، آنچه دل را نوازش می‌دهد.

ذوق: شور و شوق، علاقه و توانایی

ذهن: محل فکر، اندیشه

دستگاه: شکوه، قدرت، عظمت

دلوار: نام شهری بندری در بوشهر است.

دل‌پره: نگرانی

دستور: اجازه، فرمان

دل‌پیرانه: شجاعانه

دشنام: فحش، ناسزا

رأس: واحد شمارش چهارپایان، سر، اول هر

چیز، گوشه، سرگروه

دم: لحظه، زمان کوتاه

دشواری: سختی، زحمت، مشکل





زادبوم: وطن، سرزمینی که در آن تولد انجام پذیرد.

زادگاه: محل تولد

زار: ناتوان، ضعیف، نحیف

زاری: گریه‌ی سوزناک، گریه کردن با صدا و ناله

زاغ: پرنده‌ای از خانواده‌ی کلاغ در اندازه‌ها و رنگ‌های مختلف

زاغک: زاغ کوچک

زبون: ضعیف، درمانده

زجر: رنج، آزار

زرخیز: دارای خاک حاصل‌خیز و معدن‌های باارزش

زرنگار: طلاکاری‌شده، باارزش

زرین: طلایی، آنچه از زر ساخته شده، به رنگ زرد

زعفران: گیاهی خوشبو که ارزش غذایی و دارویی دارد.

زالال: روشن و صاف، شفاف

زام: افسار، دهانه، عنان، لجام

زمره: گروه، دسته

زمزمه: صدای حرف زدن آهسته، پیچ‌پیچ، آوازی که به آهستگی و زیر لب خوانده شود.

زندگانی: زندگی، مدت عمر

زوال: نابودی، رو به نیستی رفتن

زور آزمای: کسی که با دیگری دست و پنجه نرم می‌کند، پهلوان، کسی که قدرت‌نمایی می‌کند.

زورق: بلم، قایق، کلک

زوزه: صدایی شبیه صدای جانورانی مانند گرگ و شغال

رمز: آنچه پوشیده است، راز، سرّ

رمه: گله

رنجور: آزرده، بیمار، رنجه، غمگین، ناتوان

روان: روانه، جاری

روبیک: روباه کوچک

روزنامه‌دیواری: نوشته‌ای از مطالب گوناگون که معمولاً دانش‌آموزان در مدرسه، تهیه و روی دیوار آویزان می‌کنند.

روشن: درخشان، تابان، آشکار، واضح

رونق: رواج

روی بگرداند: برگردد، پشت کند و پشیمان شود.

روی گشاده: چهره‌ی خندان و شاداب

رؤیت: دیدار، دیدن، مشاهده، نظر

رویداد: اتفاق، رخداد، حادثه

رویش: روییدن، رستن، رشد کردن

رهاورد: ارمان، سوغات، هدیه

رهرو: راه‌رونده، کسی که به راهی می‌رود.

رهگذر: عابر، آنکه از جایی عبور کند.

رهنمای: راهنما

رهنمود: راهنمایی، نشان دادن راه صحیح در کاری

رهی: مخفف راهی

ریاضت: سختی، مرارت

ریزش: فرو ریختن

ریشخند کردن: مسخره کردن

ز

زاد: سن، زمان عمر، توشه، طعام اندک

راغب: مایل، علاقه‌مند

رأفت: مهربانی، شفقت

رامش: آرامش، آسودگی، نشاط، شادابی

راندمان: بازده، بهره‌وری، عملکرد، کارایی، کارکرد

رایجه: بوی خوش

رب جلیل: خدای بلندمرتبه، خدای بزرگ

ربیع: بهار، هنگام بهار

رحلت: درگذشت، وفات

رحم: دلسوزی، مهربانی، بخشیدن

رحمت: لطف و مهربانی

رخ: صورت، چهره، گونه

رخت افکندن: ساکن شدن، اقامت کردن

رخسار: روی، چهره، سیما

رزم‌آوران: جنگجویان

رزمنده: جنگجو، مبارز

رست: رها شد، آزاد شد، رویید

رسوم: جمع رسم؛ رسم‌ها

رشید: راست‌قامت، خوش‌قامت، دلاور، کسی که قامت بلند و کشیده دارد.

رصدخانه: مکانی که در آن به تماشای علمی آسمان و مطالعه در اوضاع ستارگان می‌پردازند.

رطب: خرما، تازه

رعنا: زیبا، دلفریب

رعیت: مردم یک سرزمین که تابع یک حکومت بوده اند، به کشاورز و روستایی هم گفته می‌شود.

رکاب‌دار: پیاده‌ای که همراه سوار راه می‌رود.

رمانتیسیم: سبک نویسندگان و هنرمندان پیرو مکتب رمانتیک



مجموعه کتاب های تیزهوشان

زه: چله‌ی کمان

زهره‌اش بدرید: ترسید

زیارت: دیدار کردن از آرامگاه‌های امامان و بزرگان دین و مکان‌های مقدس

زیان‌آور: چیزی که زیان می‌رساند، آنچه موجب آسیب شود.

زیرکانه: از روی هوش و خرد، هوشمندانه

زیستن: زندگی کردن

زین: از این

زینت: آرایش، زیبایی، زیور

زینهار: زنه‌ار، آگاه باش، بر حذر باش

زیورات: دست‌بند، گردن‌بند، گوشواره و ... که از طلا می‌سازند.

ز

ژاله: شبنم، رطوبتی که در صبح مانند قطره‌ی باران بر برگ‌ها و ... می‌نشیند.

ژرف: عمیق، گود

ژرفا: گودی، عمق

ژنرال: شخصی که دارای درجه‌ی عالی نظامی است.

س

سابق: گذشته، قبل

ساحر: جادوگر

ساخت‌وساز: ساختن، درست کردن

ساربان: شتربان، قافله‌سالار

ساطع: تابان، درخشان

ساعی: تلاشگر، کوشا

سامان دادن: به‌ترتیب چیدن، منظم کردن

سایه افکندن: توجه کردن، متوجه احوال

کسی گردیدن، کسی را در پناه خود آوردن

سبقت: پیشی جستن، تقدم

سبیل: طریق، راه، جاده

سپاس: قدردانی، شکرگزاری

سپاس‌داری: شکرگزاری، سپاس‌گزاری

سپاه: لشکر، گروه بزرگی از جنگجویان

سپر: ابزاری صفحه مانند از چرم و فلز که در

جنگ‌ها برای دفع ضربه‌ی شمشیر به کار می‌رفت.

سپری شد: به پایان رسید، به اتمام رسید

سپیده‌دم: زمان برآمدن سپیده، سحرگاه، بامداد

ستایش: سپاس خداوند، شکرگزاری به درگاه

خدا، دعا، ستودن و آفرین گفتن

ستوده: ستایش‌شده، پسندیده

ستوده‌اند: ستایش کرده‌اند، تحسین کرده‌اند

ستوه آمدن: خسته شدن، درمانده شدن، به تنگ آمدن

سحاب: ابر

سحرآمیز: جادویی، بسیار شگفت‌انگیز

سخاوت: بخشش، دست و دلبازی

سخاوت‌مند: بخشنده

سخت‌سر: مقاوم، سرسخت، لجباز

سخت‌کوشی: تلاش و کوشش بسیار

سخت‌گیری: شدت، سخت گرفتن بر دیگران

سیر: راز

سرا: خانه، کاشانه، بنا، منزل

سراسیمه: آشفته

سراغ: پی چیزی رفتن، دنبال، جستن

سرافرازی: سربلندی، افتخار و شکوه

سرافکندگی: خجالت، شرمندگی

سیرالله: سیر الهی، راز خداوندی، اسرار الهی

سرانجام: عاقبت و پایان کاری

سربلندی: احساس افتخار داشتن، سرافرازی، افتخار

سرپنجه: پنجه‌ی دست، سرانگشتان، کنایه از

نیرو، توانایی و قدرت

سرحال: با نشاط، شاد

سرزنش: نکوهش، بازخواست کردن، ملامت

سرسختی: مقاومت، پایداری

سرشتن: مخلوط کردن چیزی با چیز دیگر، آغشتن

سرشته: مخلوط‌شده با چیزی، آغشته

سرگذشت: شرح حال

سرمشق: نمونه، الگو

سرنگون: واژگون

سرنگون شدن: از بین رفتن، واژگون شدن

سرور: شادی، شاد شدن

سزا: سزوار، لایق، شایسته‌ی پاداش عمل

سزاور: شایسته، لایق

سسستی: بی‌دوامی، بی‌حالی، تنبلی

سطر: یک خط از نوشته

سعادت‌مند: خوشبخت

سفال: آنچه از خاک رس زرد یا سرخ می‌سازند و آن را می‌پزند.

سفالی: ظرف یا اشیاء گلی، چیزی که از گل رس ساخته شده.

سفاهت: بی‌خردی، ابله‌ی



شبهه: مانند، مثل	سوگند: قسم	سفت: سوراخ کرد، سخت
شتا: زمستان، فصل سرما	سوگوار: غم زده، عزادار، اندوهگین، غمگین	سقا: کسی که به تشنگان آب می دهد.
شتاب: شتافتن، عجله	سهل: آسان، ساده	سقوط: افتادن
شرایط: موقعیت، اوضاع و احوال، وضعیت	سهم: بهره، نصیب	سکنی: مسکن، جای اقامت
شرب: نوشیدن	سهمگین: ترس آور، هراس انگیز، خوفناک، مهیب	سکو: سطحی بلند در خانه و بعضی جاهای دیگر
شرجی: هوای گرم همراه با رطوبت بسیار	سیار: رونده، روان	سکوت: خاموشی، بی صدایی
شرحه شرحه: پاره پاره، قطعه قطعه	سیر و سلوک: حرکت کردن و طی مسافت کردن، طی کردن مراحل تصوف برای تقرب به خداوند	سلاطین: پادشاهان
شرمسار: خجالت زده، شرمنده، شرمگین	سیل: جریان شدید و ناگهانی آب که معمولاً بر اثر بارش زیاد باران جاری می گردد.	ساله: نسل
شریان: شاهرگ	سیما: چهره، صورت	سلوک: رفتار، روش، شیوه
شریف: بزرگوار، دارای ارزش و اعتبار	سیمرغ: مرغی افسانه ای که آن را پادشاه پرندهگان دانسته اند، پرنده ای است افسانه ای که گویند بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته و سی رنگ هم گفته شده است.	سلیم: ساده دل، سالم، بی عیب
شفافیت: صاف و روشن بودن، آشکار بودن	سیمار: چهره، صورت	سماجت: پافشاری، یکدندگی
شکرانه: کاری که برای سپاس انجام می شود، مبارکی	سیمرغ: مرغی افسانه ای که آن را پادشاه پرندهگان دانسته اند، پرنده ای است افسانه ای که گویند بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته و سی رنگ هم گفته شده است.	سماط: سفره
شکرسخن: شیرین سخن، شیرین گفتار	شکوه: هیبت، عظمت، بزرگی، جلال	سمج: پیگیر کارها با اصرار زیاد و به صورت زننده و ناپسند
شکوهمند: باشکوه، باعظمت	شکیبایی: صبر و تحمل	سمر: افسانه
شگفت انگیز: تعجب آور، عجیب و غریب	شگفت زده: کسی که تعجب کرده، متعجب	سمساری: دلالی، واسطه گری
شگفتی: تعجب، حیرت	شمالیل: تصویرها، عادت ها، چهره ها	سمن: یاسمن، یاسمین، شبدر
شمه: اندک، جزء، بو	شنفته: شنیده	سنا: بلندی، رفعت، روشنایی
شور و هیجان: شادی آمیخته با نشاط	شور انگیز: ایجادکننده هیجان، هیجان انگیز	سناتور: وکیل مجلس سنا
شوریده: آشفته، پریشان حال	شوق: میل، علاقه ی فراوان به چیزی	سنجاقک: حشره ای زیبا و تندپرواز با دو جفت بال بلند و نازک، چشم های بزرگ و شاخک های بلند.
شهادت ها: گواهی ها، کشته شدن در راه آرمان دینی یا میهنی	شبهان: کسانی که شب را برای عبادت و راز و نیاز با خدا بیدار هستند، عبادت کنندگان در شب، عارفان، حق شناسان	سند: چیزی که به آن اعتماد کنند، نوشته، مدرک
	شباب: جمع شب، جوانان، جوانی	سنگ خارا: نوعی سنگ سخت
	شب خیز: شب زنده دار	سودایی: مالیخولیایی، دیوانه مانند
	شبروان: کسانی که شب را برای عبادت و راز و نیاز با خدا بیدار هستند، عبادت کنندگان در شب، عارفان، حق شناسان	سودمند: مفید
		سوق دادن: به حرکت درآوردن، راندن، کشاندن، هدایت کردن

ش



ط

طاقت: توانایی، قدرت
طاقچه: برآمدگی یا فرورفتگی در دیوار برای گذاشتن اشیا
طایفه: ایل، تیره، جماعت دودمان، سلسله، عشیره، قبیله، قوم
طبیاع: جمع طبیعت؛ سرشت‌ها، نهادها
طبع: ذات، خلق و خوی، طبیعت، ذوق و استعداد
طبل غازی: طبلی که در پیشاپیش لشکر به صدا درمی‌آمد، طبل جنگی
طبله: صندوقچه
طبیپ: پزشک
طبیعت: بخشی از جهان هستی
طراز: نقش، نقش‌ونگار جامه
طراوت: شادابی، تازگی
طربناک: نشاط‌آور، شادی‌آفرین
طریقت: شیوه، روش، راه و رسم
طعام: غذا، خوراک
طعم: مزه
طعمه: خوردنی، خوراک
طعن: سرزنش، طعنه، عیب‌جویی، کنایه
طغیان: از حد خود گذشتن، بالا آمدن آب دریا
طفره: تأخیر، تعلل، سستی، گریز
طفولیت: خردسالی، کودکی
طفیلی: مهمان ناخوانده، سربار، مفت‌خور، وابسته
طلایه: پیشرو، جلودار، طلایه
طمطراق: جلال، شکوه، شوکت، تجمل، دبدبه، خودنمایی

شهباز: نوعی پرنده‌ی شکاری سفیدرنگ با پنجه و منقار قوی
شهرت: معروف بودن، مشهور شدن، آوازه
شهرت‌طلب: کسی که در پی شهرت و آوازه است.
شهربار: پادشاه، شاه، ملک
شهسوار: چابک، دلیر، شوالیه
شهیر: سرشناس
شیء: جسم مادی و بی‌جان
شید: خورشید، درخشنده، درخشان
شیدایی: عاشقی، دلدادگی، پریشانی
شیردل: دلیر، شجاع
شیرین‌زبان: شیرین‌گفتار، شیرین‌بیان، شیرین‌سخن
شیوه: راه و روش

صاید: شکارچی
صید: شکار
صیف: تابستان

ص

صاحب: هم‌صحبت، یار و دوست، دارنده، مالک
صبر: شکیبایی، بردباری
صبح: شرابی که در هنگام صبح می‌خورند، صبحگاه
صبور: شکیبا، بردبار
صحت: گفت‌وگو
صحن: داخل فضای یک بنا مخصوصاً بناهای مذهبی
صحنه: منظره‌ای واقعی یا خیالی که رویدادی را نشان می‌دهد.
صخره: تخته‌سنگ، سنگ بزرگ و سخت
صدقه: پول یا هر چیزی که به عنوان احسان و عمل خیر به فقرا بدهند.

ض

ضامن: کسی که مسئولیت کار شخص دیگری را به عهده می‌گیرد.
ضامن آهو: لقب امام رضا (ع)
ضایع: تباه‌شده، تلف‌شده
ضرب‌المثل: مثل آوردن در میان کلام
ضعیف: بی‌حال و ناتوان
ضماد: مخلوطی از داروهای مختلف که به‌صورت خمیر روی زخم یا موضع دردناک می‌گذارند.
ضمیر: درون، باطن





طمع: حرص، زیاده‌خواهی

طنین انداز: منعکس‌کننده‌ی صدا، پیچیدن صدا

طواف: گشتن به دور چیزی مثلاً خانه‌ی کعبه

طوفان: جریان هوای بسیار شدید و همراه با باران یا برف یا تگرگ

طوق: گردن‌بند، آنچه که گرد چیزی را فراگیرد، خطی رنگی شبیه حلقه‌ی دور گردن بعضی از جانوران به‌ویژه کبوتران

طویل: طولانی، درازمدت

طیب خاطر: آسایش خاطر، آسودگی خیال، فکر راحت

طیره: ماهی سبکی و خفت

ظ

ظریف: زیبا، نیکو

ظفرمند: پیروز، فاتح

ظن: گمان، حدس

ع

عاجز: ناتوان، درمانده

عادت: آنچه بر اثر تکرار، رفتار همیشگی انسان می‌شود.

عارف: دانا، آگاه، دانشمند

عاری: بی‌بهره، به دور از چیزی

عازم: رهسپار، راهی

عاصی: نافرمان، سرکش، شورشگر

عاطفه: محبت، مهربانی

عافیت: آسایش، سلامتی و تندرستی

عاقبت: سرانجام، پایان چیزی، پایان کار

عالمان: جمع عالم؛ دانشمندان علوم دینی

عبارت: مجموعه‌ای از واژه‌های مرتبط به هم

و بدون فعل

عبرت گرفتن: پند گرفتن

عبور کردن: گذشتن، گذر کردن

عجایب: جمع عجیب؛ شگفتی‌ها

عجب: خودپسندی، مغرور شدن

عجل الله تعالی فرجک: خداوند بلندمرتبه، گشایش و ظهور تو را نزدیک گرداند (دعایی که هنگام ذکر نام امام دوازدهم (ع) بر زبان می‌آورند).

عجیب: آنچه موجب تعجب می‌شود، شگفت‌انگیز، کار شگفت، شگفت‌آور

عدالت: دادگری، مطابق عدل و انصاف رفتار کردن

عدل: انصاف، عدالت، رعایت برابری

عذاب: شکنجه

عربده: داد و فریاد، پرخاشگری

عرصه: میدان، فضا، پهنه

عریان: برهنه، بدون پوشش

عزت: عزیز و گرامی بودن، سربلندی

عزوجل: خداوند بزرگ و بلندمرتبه

عزیمت: رفتن به جایی، مسافرت کردن

عشاق: عاشقان

عطار: عطر فروش

عطر: بوی خوش، ماده‌ی خوش‌بو

عطشان: تشنه

عظمت: بزرگی

عظیم: بزرگ

عقاب: تنبیه، مواخذه، مجازات

عقابت: جزای گناه و عمل بد کسی را دادن

علاج: معالجه، درمان کردن

علاف: بیکار

علامت: نماد، نشانه

علامه: بسیار دانشمند، انسان فاضل و دانا

علم‌کند: معرفی کند، برپا کند، مشهور سازد

علیم: بسیار دانا، عالم، اهل فضل و علم. در حکایت «درخت علم» این کلمه از روی طنز بیان شده و به معنای بی‌خبر و نادان است.

علیه: به زیان، ضرر

عمارت: ساختمان

عملیات: فعالیت‌ها، کارها

عملیات جنگی: کارهای مربوط به جنگ، حمله

عمیق: ژرف، دارای عمق

عنان: افسار، دهنه، زمام

عنایت: توجه، فیض، لطف، مرحمت

عنبرنسیم: خوش‌بو

عندلیب: بلبل

عواطف: عاطفه‌ها، احساسات

عوام: توده، خلق، مردم

عود: نوعی چوب که سوختن آن بوی خوشی می‌دهد.

عوض: تغییر دادن، جابه‌جا کردن

عهده: مسئولیت، وظیفه

عیادت: به دیدار بیمار رفتن و از او احوال‌پرسی کردن

عیان: آشکار، واضح

عیب: نقص، کمبود

غ

غارب: میان دو کتف



غازی: بندباز، شعبده‌باز، ریسمان‌باز، معرکه‌گیر، کسی که کارهای عجیب انجام می‌دهد.	غمناک: غمگین، دچار غم	فرخنده: مبارک
غافل: بی‌خبر، فراموشکار، بی‌توجه	غنیمت: آنچه به دست آید، سود، فرصت مناسب	فرسخ: واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل ۶ کیلومتر
غایب: پنهان از چشم، آنکه در جایی حضور ندارد.	غوطه: فرو رفتن در آب	فرست: وقت، زمان
غایت: هدف، مقصد، حد نهایی، شدت، آخرین درجه، پایان، نهایت	غوغا: سروصدا	فرض: تصور، پندار
غدار: مکاری، حيله‌گری، فریبندگی	غوک: قورباغه	فرمانروا: آنکه بر سرزمینی حکومت کند، حاکم
غران: در حال غریدن، غرش‌کنان	غیب: پنهان، مخفی، آنچه بر بشر پوشیده است.	فرهمند: خردمند
غرش: صدای بلند و ترسناک	فاتحه: آغاز کار، اول چیزی، گشایش	فروتن: خود را از دیگران برتر ندانستن، متواضع، مؤدب
غرق: زیر آب رفتن و خفه شدن، فرو رفتن	فارغ: آسوده و راحت از وضعیتی سخت	فرودست: زیردست
غرق اندوه شد: بسیار غمگین شد	فاش: آشکار، ظاهر	فروزان: تابان، درخشان
غرق شدن: فرو رفتن و خفه شدن در آب، غوطه‌ور شدن در آب یا هر چیز دیگر	فاضل: دارای فضیلت و برتری در علم	فروغ: روشنی که از آتش یا خورشید می‌تابد، نور، پرتو، روشنایی
غروب: پایان روز و هنگام قرار گرفتن خورشید در افق مغرب	فانوس: نوعی چراغ نفت‌سوز	فروند: واحد شمارش هواپیما و کشتی
غرور: سربلندی	فتنه: تباهی، فساد	فریبا: بسیار زیبا
غریب: ناآشنا، بیگانه	فداکار: کسی که جان خود را فدا می‌کند، از خود گذشته	فزای: بیفزای، اضافه کن
غصه: غم و اندوه	فر: شکوه و جلال	فسرده: غمگین، اندوهگین
غضب: عصبانیت، خشم	فراخواند: صدا زد، دعوت کرد.	فضایی: مربوط به فضا
غفلت: بی‌خبری، نادانی	فراز: جای بلند، بلندی	فضل: احسان، بخشش
غفلت ورزیدن: توجه نکردن، بی‌اعتنایی کردن	فراز و فرود: بلندی و پستی	فضولات: جمع فضول؛ نجاست‌ها، پس‌مانده‌ها، زواید
غلاف: پوشش، جلد، نیام، پوشش	فراست: زیرکی، تدبیر، هوش	فضیلت: نیکویی، برتری
غلام: نوکر، خدمتکار	فراغت: آسودگی، آسایش	فعال: پرکار، کوشا
غلبه: چیره شدن، پیروزی	فراق: جدایی	فعالیت: کوشش، تلاش
غلطی: اشتباه می‌کنی	فراگیر: کلی، جهان‌شمول، رایج	فقره: مرتبه، دفعه، واحد شمارش یک عمل، رویداد، موضوع
غم‌خوار: دلسوز، آنکه در غم دیگران شریک باشد.	فراهم نهاده: آماده کرده	فکرت: اندیشه، فکر
غم‌خوارگان: جمع غم‌خوار؛ افراد دلسوز	فریه: چاق	فلاکت: بدبختی، ادبار، تیره‌بختی، خواری، ذلت
	فرتوت: پیر، سالخورده	فلان: اشاره به شخص نامعلوم
	فرجام: پایان، آخر، عاقبت کار، سرانجام	

ف



فلق: سپیده‌ی صبح

فنا: نیستی، نابودی

فناوری: بهره‌گیری از ابزارهای علمی و صنعتی

جدید در کارهای صنعتی، کشاورزی، پزشکی و...

فواره: لوله‌ی وصل به منبع که آب از آن به هوا بجهد.

فوق‌العاده: فراتر از برنامه‌ی معمولی، غیرعادی، غیرمعمول

فیروزه‌ای: به رنگ فیروزه، نوعی رنگ که آبی متمایل به سبز است.

فیض: بخشش، عطا

فیلسوفان: جمع فیلسوف؛ دانشمندان علم فلسفه

فئودال: زمین‌دار، ملاک

ق

قاب: وسیله‌ای از جنس چوب، فلز یا پلاستیک که عکس، نقاشی یا آئینه را در آن قرار می‌دهند.

قابل اعتماد: قابل اطمینان، کسی که شایسته‌ی اعتماد است.

قابله: ماما

قادر: توانا، دارای نیرو و قدرت

قافله: کاروان، گروه هم‌سفر

قالب: قطعه، تکه، پاره

قامت: قد و بالا، اندازه

قاموس: باور، اندیشه، روش، فرهنگ، لغت‌نامه

قتل عام: کشتار گروهی، دسته‌جمعی به قتل رساندن

قدما: گذشتگان

قرض: وام

قرض گرفتن: پول یا چیزی را از کسی گرفتن و

بعد از مدتی پس دادن

قرن: صد سال

قرون: جمع قرن؛ قرن‌ها

قربحه: ذوق، استعداد

قرین: نزدیک، شبیه

قسم: سوگند

قشر: لایه، پوسته

قصد: اراده، نیت، مقصود

قصر: کاخ

قضا: تقدیر، سرنوشت

قطعات: قطعه‌ها، تکه‌ها

قعود: نشستن

قل خوردن: غلتیدن، چرخیدن دور خود روی زمین

قلاده: زنجیر یا نوار چرمی یا فلزی که به گردن سگ و جانوران درنده می‌بندند.

قلعه: ساختمانی محکم و بلند با برج‌های دیده‌بانی

قله: نوک کوه یا تپه

قمری: پرندهای خاکستری‌رنگ و کوچک‌تر از کبوتر

قنادی: شیرینی‌فروشی

قناعت: قانع بودن، به حق خود بسنده کردن

قوا: جمع قوه؛ نیروها

قوی‌رایی: کسی که اندیشه‌های عالی دارد،

بلندنظری، استواری فکر

قهر: دلخوری، رنجش

قهقرا: واپس‌گرایی، به عقب برگشتن

قهقهه: خنده‌ی بلند

قیامت: محشر، روز رستاخیز

قیامت‌تأثیر: شگفت‌انگیز، چیزی که تأثیر

بسیار زیادی دارد، رویداد عجیب

قید: بند

ک

کاجستان: جایی که درخت کاج فراوان روییده باشد.

کاربرد: به کار بستن، استفاده کردن در کار

کارساز: مفید و اثرگذار، کارگشا

کارمت: که برای تو بیاورم.

کاروانیان: هم‌سفران، کسانی که در یک کاروان سفر می‌کنند.

کاریز: قنات

کاستی: کمبود، نقص

کافور: ماده‌ای گیاهی به‌صورت جامد، بلوری و بی‌رنگ یا سفید، با بویی خوش و نسبتاً سمی

کامران: پیروز، موفق

کامروا: کسی که به آرزو و خواسته‌اش رسیده است، موفق

کامکار: نیک‌بخت، خوش‌بخت، پیروز

کاموا: نوعی نخ که با آن لباس‌های زمستانی می‌بافند.

کانی: معدنی، استخراج‌شده از کان (معدن)

کاهلی: تنبلی، سستی

کاوید: جست‌وجو کرد، تلاش کرد، کاوش کرد

کائنات: موجودات، مخلوقات

کبود: رنگ آبی تیره

کتب: جمع کتاب؛ کتاب‌ها



کد خدا: بزرگ و رئیس محله

کدوئن: بوته‌ی کدو، گیاه کدو

کدورت: دشمنی، رنجش، کینه، عداوت

کردار: رفتار

کردگار: خداوند، آفریدگار

کرگدن: جانوری خیلی بزرگ با پوست کلفت و

با یک یا دو شاخ روی پوزه

کرم: لطف، جوانمردی، بزرگواری

کرم کرده: لطف کن، مهربانی و محبت کن

کریمانه: با بخشندگی زیاد

کژدم: عقرب

کسب: به دست آوردن

کسب و کار: پیشه، شغل، حرفه، کار، محل درآمد

کشمکش: ستیزه، جدال، دعوا

کفالت: سرپرستی، ضمانت، جانشینی

کفایت: کافی بودن، شایسته بودن

کفیل: سرپرست، ضامن، متعهد، وصی

کلاسیک: شیوه‌ای که تابع سبک یا نوع آثار

هنرمندان قدیمی است.

کلامش: گفتار او، کلام، گفتار، سخن

کلان تر: بزرگ تر

کلبه: خانه‌ای کوچک و تنگ و باریک، خانه‌ای

کوچک و فقیرانه

کله: برآمدگی پشت پای اسب

کله خود: کلاه خود، نوعی کلاه فلزی که سپاهیان

هنگام جنگ بر سر می‌گذارند.

کمان: ابزار تیراندازی

کم شنوایی: ضعف در شنیدن

کمند: طناب، بند، ریسمان

کم نظیر: کم مانند

کمیاب: آنچه کم است، چیزی که به راحتی در

دسترس نیست.

کمین کردن: پنهان شدن در جایی برای

حمله‌ی ناگهانی

کنج: گوشه

کنجکاو: علاقه‌مندی به دانستن چیزی

کنونی: زمان حال، متعلق به زمان حاضر

کنیزک: خدمتکار، زنی که برده باشد

کوبه: وسیله‌ای فلزی که بر روی در خانه‌ها قرار

داشت و برای آگاه کردن ساکنین خانه کوبیده

می شد.

کوته نظر: کوتاه بین، تنبل

کوچ: مهاجرت، از جایی به جایی رفتن

کوشند: بکوشند، تلاش کنند

کول: شانه، دوش

کوهسار: کوهپایه، کوهستان

کهان: جمع که؛ کوچکان، خردان

کهن: قدیم، گذشته

کهنسال: پیر، سالخورده

کینه: دشمنی کسی را در دل داشتن

کیهان: عالم، دنیا، جهان

گ

گام: قدم

گاهواره: گهواره

گذرگاه: محل عبور، جای گذر، راه‌گذر

گذشتگان: درگذشته‌ها، کسانی که از دنیا

رفته‌اند

گران: سنگین

گران بها: دارای قیمت زیاد، گران قیمت، قیمتی،

بالارزش

گرانروی: مقاومت یک مایع در برابر جاری شدن

گران سنگ: سنگ بزرگ و سنگین

گرانمایه: هر چیز قیمتی، بالارزش، گران بها

گرای: بپذیر

گراییدن: رو آوردن، پذیرفتن

گرد: شجاع، دلیر

گرد آمدن: جمع شدن

گردش علمی: گردش دسته‌جمعی دانش‌آموزان

گردن کشان: در شاهنامه به معنای پهلوانان،

بزرگان و قدرتمندان

گرده: نان کم حجم و نازک

گرن: تاجی بسیار بزرگ و سنگین که آن را بر

بالای تخت پادشاه و بالای سر ایشان با زنجیر

طلا می‌آویختند.

گرمابه: حمام

گریز: فرار

گریزان: گریزنده، شتابان

گریزان بودن: فرار کردن از کسی یا چیزی،

بیزار بودن

گریست: گریه کرد

گریستن: گریه کردن

گزارش: شرح و بیان کارهای انجام گرفته

گزاف: دروغ، لاف

گریز: چاره، علاج

گسترده: پهن کرد

گسترده: وسیع، بزرگ





گفتار: سخن

ل

لفظ: زبان

گلدسته: جای بلندی که در مساجد برای دور رفتن صدای اذان‌گویان می‌سازند و آن نزدیک گنبد مسجد قرار دارد.

لابد: ناچار، ناگزیر

لنج: قایق بزرگ موتوری

لؤلؤ: مروارید، لؤلؤ تر (مروارید درخشان)

لا به لا: در میان

لیز خورد: سر خورد، لغزید

لا به لای: وسط، میان چیزی

لیل: شب

لاشه: جسد

گیلی: ساخته‌شده با گِل

لئیم: پست فطرت، خسیس، دنی، رذل، فرومایه

لاف زدن: گفتار بی‌په‌وده گفتن، گزافه‌گویی

گمان: حدس، خیال، اندیشه، فرض

م

لاک: پوشش محکم بعضی از جانوران مانند لاک‌پشت

گمرک: اداره، سازمان یا جایی که مالیات کالاهای واردشده به کشور یا کالاهای در حال خروج از کشور، مشخص و گرفته می‌شود.

ماتم برد: تعجب کردم، حیرت کردم

مادام که: تا زمانی که، تا هنگامی که

لالایی: ترانه و آوازی که مادران برای خواباندن کودک خود می‌خوانند.

گنبد: سقف بزرگ مساجد و بعضی اماکن به شکل نیم‌کره، گاهی به معنای آسمان، نوعی ساختمان دایره‌ای‌شکل که معمولاً با آجر ساخته می‌شود.

ماسوا: موجودات، مخلوقات، غیر از خدا

ماشاءالله: هرچه خدا بخواهد، هنگام دعا و بیان شگفتی به کار می‌رود، آنچه خدا خواست

لایق: سزاوار، شایسته، برازنده
لائسیسته: سکولاریته؛ دخالت نکردن دین در امور دولتی و حکومتی

گنج: مجموعه‌ای گران‌بها از چیزهای قیمتی مانند طلا، نقره و جواهر

مافیا: هر سازمان تروریستی مخفی

ماکیان: مرغان خانگی

لبریز: پر، سرشار، لبالب

لبه: کنار

مالک: دارنده، صاحب

لحظه: زمان خیلی کوتاه

گنجینه: جای گذاشتن گنج، خزانة

مأمن: پناهگاه، جای امن

لحظه‌شماری: انتظار کشیدن، پیوسته منتظر کسی بودن

گوارا: خوب و لذت‌بخش

مانع: جلوگیری‌کننده، سد

لحظه‌شماری کردن: بی‌صبرانه منتظر چیزی بودن، ناآرامی و بی‌طاقتی کردن

گودال: چاله، جایی فرورفته در زمین

ماهر: زبردست، کاردان، کسی که کاری را به خوبی انجام می‌دهد.

گوش خراش: صدای بسیار شدید و آزاردهنده

ماهرانه: بامهارت، استادانه

گوهر: سنگ قیمتی مثل الماس، مروارید، زمرد و یاقوت

مایه: مقدار، اندازه

لذت: حالت خوشایند و خوب

گوهرفشانی: گوهر فشاندن، پراکندن مروارید

مأمور: آنکه به فرمان کسی برای انجام کاری انتخاب می‌شود.

لطافت: نرمی

گویا: رسا، روشن، آشکار

مباحثه: گفت‌وگو، گفت‌وگو، بحث، جدل

لطایف: جمع لطیفه؛ سخنان کوتاه، خوش‌مزه و طنزآمیز، نکته‌های دقیق و ظریف

گویی: انگار، مثل اینکه، مانند اینکه

مباد: نباشد

لطف: محبت، مهربانی

گهر: مخفف گوهر، مروارید

مبالغه: زیاده‌روی، اغراق

لطیف: ملایم، نرم و خوشایند

گیتی: پهنه‌ی کره‌ی زمین، جهان

مبانی: جمع مبنی؛ عمارت‌ها، بناها

لغزنده: لیز

گیتی‌پناه: جهان‌پناه



مباهات: فخر کردن و نازیدن به چیزی	مجازات: تنبیه	مخاصمه: دشمنی کردن، کشمکش، دشمنی، عداوت
مبهوت: دچار بهت و حیرت، حیران	مجال: فرصت	مخاطب: کسی که با او سخن گفته می شود.
مبین: آشکارکننده، روشنگر، گویا، نشانگر	مجامله: چرب زبانی، زبان بازی، خوش رفتاری	مخالفت: موافق نبودن، ضدیت
متابولیسیم: سوخت و ساز	مجمل: خلاصه، فشرده، مختصر	مختصر: کم، کوتاه، گزیده
متانت: سنجیده رفتار کردن، با ادب و احترام رفتار کردن	محاسبه: حساب کردن	مختلف: گوناگون
متأثر: اثرپذیر	محاصره: دور چیزی را گرفتن، بر جایی یا کسی هجوم بردن، اطراف کسی یا جایی را احاطه کردن	مخفی: پنهان
متجاوز: ستمگر، کسی که به دیگران ظلم می کند.	محافظت: مواظبت کردن، نگهداری، مراقبت، نگهداری کردن، حفظ کردن، مراقبت کردن	مخلص: صادق، دارای اخلاص و راستی
متحرک: دارای حرکت	محال: نشدنی، غیرممکن	مخصصه: گرفتاری، تنگنا
متحیر: سرگشته، شگفت زده، حیرت زده، گرفتار حیرت و سرگردانی	محبوب: دوست داشته شده، پسندیده	مداخله: دخالت، دخل و تصرف، پادرمیانی
متدین: دین دار	محتاج: نیازمند	مدارا: با نرمی و ملایمت رفتار کردن
متعبد: عبادت کننده	محترم: قابل احترام	مدافعان: جمع مدافع؛ دفاع کنندگان، کسی یا چیزی که از دیگران در برابر حمله های احتمالی دفاع می کند.
متعدد: بسیار، فراوان	محراب: محل ایستادن امام در مسجد، طاق درون مسجد که به طرف قبله باشد.	مداوا: درمان کردن، معالجه
متعصب: خشک مغز، کوردل، غیرتی	محسوس: آشکار، واضح، هویدا	مدرنیزسم: طرفداری از آنچه نو و بدیع باشد؛ راه و رسم جدید
متغیر: خشمگین، عصبانی، دگرگون، دگرگون شده	محصور: محاصره شده، احاطه شده به وسیله دیوار	مدعی: ادعاکننده
متفق: هماهنگ، با هم یکی شده	محفل: مجلس	مدهوش: بی خبر از خود، بیهوش، عاشق و شیفته، حیران، متحیر و سرگردان
متفکرانه: در حال تفکر، اندیشمندانه	محققر: کوچک، ناچیز، حقیر	مذلت: خواری و پستی
متقیان: جمع متقی؛ پرهیزکاران	محکم: استوار، ثابت	مراد: خواست، آرزو
متکی: دلگرم، تکیه زده	محل: قسمتی از یک شهر یا روستا	مراسم: جمع مرسوم؛ رسم ها، آیین ها
متمادی: طولانی	محنت: رنج، سختی	مراقب: نگهبان، مواظب، نگهداری
متنوع: گوناگون	محو چیزی شدن: فقط به یک موضوع اندیشیدن، غرق در کاری شدن، با تمام حواس به چیزی نگاه کردن	مراقبت: مواظبت، نگهداری
متوجه: توجه کننده، روی آورنده	محوطه: جایی نسبتاً بزرگ که دورتادور آن را با دیوار ببندند.	مربی: کسی که چیزی را یاد می دهد.
مثقال: واحد وزن معادل ده گرم	محیط: مکان اطراف شخص یا چیز	مرتب: دارای نظم و ترتیب
مثنوی: شعری دارای دو مصراع که هریک از ابیات آن هم قافیه اما متفاوت با بقیه ی ابیات باشد.	مخاصمت: دشمنی، خصومت	مرجع: آن کس یا آنچه که برای دسترسی به اطلاعات به او یا آن مراجعه می کنند.
مجادله: گفت و گوی تند به منظور مغلوب کردن دیگری		



مرحمت: مهربانی	مسئول: کسی که کاری بر عهده دارد و اگر به آن عمل نکند، از او بازخواست می‌شود.	معالجت: معالجه کردن، درمان کردن
مردار: جسد حیوان، حیوان مرده، لاشه		معتدل: آب‌وهوایی که نه گرم است نه سرد.
مرز نشینان: کسانی که در مناطق مرزی کشور زندگی می‌کنند.	مشاجره: با هم نزاع و دعوا کردن	معتقد: باورکننده، ایمان آورنده
مرساد: نرسد، امیدوارم نرسد، فعلی است که برای دعا و نفرین به کار می‌رود.	مشام: بویایی، شم، بینی	معذرت‌خواهی: عذرخواهی
مرغان: پرندگان	مشاور: راهنما، کسی که با او درباره‌ی کارها مشورت کنند.	معراج: به سوی آسمان رفتن (در مورد پیامبران)
مرغزار: چمنزار، سبزه‌زار	مشاورت: با هم مشورت کردن، هم‌فکری	معرفت: شناخت کسی یا چیزی، شناخت به علم و دانش
مرغوب: خوب، پسندیده، زیبا	مشتاق: بسیار علاقه‌مند، آرزومند	معروف: کسی یا چیزی که نزد همه شناخته شده است.
مرکب: جوهر، دوات	مشخص: معلوم، آشکار	معصومانه: همراه با معصومیت و پاکی
مروت: جوانمردی، مردانگی	مشفق: دلسوز، مهربان	معطل: بیکار، بلا تکلیف
مرور: مطالعه کردن مطلبی به صورت تند، بازخوانی	مشقت: سختی، رنج	معلق: چرخ‌زده
مرید: شاگرد	مشک: ماده‌ای روغنی بسیار معطر و خوش‌بو	معلق‌زن: کسی که سر را به جای پا قرار می‌دهد، آویزان
مزید: اضافی، فراوانی، افزونی، بیشی	مشهور: معروف، دارای شهرت	معلوم: واضح، آشکار
مژده: خبر خوب	مشورت: نظر دیگران را خواستن	معمول: متداول
مستثنی: جدا، سوا	مشوش: پریشان، آشفته	معمولاً: بیشتر وقت‌ها
مستجاب: پذیرفته‌شده، برآورده‌شده	مصاحبت: هم‌صحبتی، دوستی	معیشت: معاش، آنچه با آن گذران زندگی می‌کنند.
مستدام: همیشگی، دائمی	مصادف: مقارن، برابر، هم‌زمان	مغفرت: بخشش گناهان، آمرزش
مستعد: آماده، زنگ، باهوش	مصالحه: آشتی، سازش، صلح، دوستی	مغیلان: درختچه‌ای خاردار که از آن صمغ عربی به دست می‌آید.
مستمع: شنونده	مصحف: قرآن	مفتون: شیفته، عاشق
مستمند: فقیر	مصطفی: برگزیده و پاک	مفید: سودمند، بافایده
مستور: پوشیده، پنهان	مصمم: تصمیم به انجام کاری گرفتن	مقابله: رویارویی، مواجهه
مسدود: بسته‌شده	مصنوعی: غیرواقعی، ساختگی	مقاصد: خواسته‌ها، مقصدها
مسری: واگیردار، سرایت‌کننده	مصیبت: رویداد دردناک و غم‌انگیز، رنج و سختی	مقام: جایگاه، درجه
مسکین: بینوا، بیچاره، نیازمند، تهی‌دست	مطالب: گفته‌ها، نوشته‌ها، موضوع‌ها	مقاومت: ایستادگی، پایداری
مسلخ: کشتارگاه، قتلگاه	مظهر: نماد، نشانه	
مسیر: گذرگاه، راه، جاده	معاریف: جمع معرف، معرفت‌ها، دانش‌ها	
	معاصر: هم‌زمان، هم‌دوره	



مجموعه کتاب های تیزهوشان

مقدونیه: نام شهری قدیمی در یونان که اسکندر در آن به دنیا آمده بود.	ملول: غمگین، آزرده	مور: مورچه
مقر: جایگاه، ستاد، قرارگاه، مرکز، مکان	ملی: مربوط به همه‌ی مردم یک کشور	موزون: خوش‌آهنگ، آهنگین، متناسب، دارای وزن و آهنگ، سنجیده
مقرر: معلوم، تعیین‌شده	مملکت: کشور، حکومت، سرزمین، میهن	موسم: هنگام، وقت و زمان چیزی
مقرها: مکان‌ها، جایگاه‌ها	من: واحد اندازه‌گیری وزن معادل ۱۲ کیلوگرم، دو من معادل ۲۴ کیلوگرم	موشک: موش کوچک
مقصود: نیت، خواسته، آرزو	مناجات: خواستن برآورده شدن حاجت از خداوند، راز و نیاز کردن با خداوند	موضوع: آنچه درباره‌ی آن گفت‌وگو می‌شود.
مکارم: نیکویی‌های اخلاقی	منازعه: جدال، کشمکش، نزاع، درگیری، ستیزه	موفق: به‌مقصدرسیده، پیروز
مکتب: محل درس خواندن، نام مدرسه در گذشته	منظر: منظره‌ها، چشم‌انداز	موفقیت: پیروزی
مکتب‌خانه: مکانی که در آن کودکان به شیوه سنتی آموزش می‌دیدند.	منظره: مباحثه، بحث کردن با یکدیگر همراه با دلیل برای اثبات درستی نظر خود	موقت: دارای زمان محدود و معین
مکت: توقف، درنگ	مناقشه: ستیز، بحث، کشمکش، درگیری	مونس: همدم، یار
مکر: فریب، حيله	منتقد: کسی که آثار ادبی و هنری را مورد بررسی قرار می‌دهد و عیب‌ها و نیکویی آنها را آشکار می‌سازد، نکته‌گیر	موی‌رگ: ریزترین رگ خونی که خون از سرخرگ به آن می‌رسد.
ملازمان: همراهان	منتقل کردن: جابه‌جا کردن، انتقال دادن	مویه: گریه و ناله
ملاطفت: محبت، مهربانی	منزه: پاک، مقدس، بری	مهار: کنترل، افسار
ملافه: پارچه‌ی نسبتاً پهن و نرم که روی تشک و پتو می‌کشند.	منسجم: یک‌پارچه، نظام مند، هماهنگ	مهارت: توانایی انجام کاری به نحو شایسته
ملال: بی‌زاری، غم، اندوه	منظم: آراسته و مرتب، بانظم	میهان: بزرگان، مہتران
ملت: مردمانی که بر یک دین و آیین باشند.	منع کردن: بازداشتن، دور کردن	مُهان: مورد اهانت قرار گرفته، خوارشده، ذلیل
ملحق: متصل، پیوسته	منعقد: برپاشده، برقرار	مہتر: خدمتکار، کسی که از چهارپایان در طویله مراقبت می‌کند.
ملعون: گجسته، لعنتی، لعن‌شده، نفرین‌شده، منفور	منوال: روش، روند، شیوه، سیاق	مہد: هر جایگاهی که برای کودکان آماده کنند، گاهواره
ملک: پادشاه	مواد سمی: موادی که به بدن ضرر می‌رسانند.	مهر: خورشید، ماه اول پاییز، محبت، دوستی
ملک: سرزمین، کشور، آب و خاک، زمین در تصرف کسی	مؤید: روحانی زرتشتی	مهرگان: اوایل پاییز، ماه مهر
ملک: پادشاهی، کشور، سرزمین، قلمرو	مؤثر: اثرگذار	مهرورزی: مهر و محبت کردن
ملل: جمع ملت؛ ملت‌ها	موجز: فشرده، خلاصه، کوتاه، مجمل، مختصر	مہوش: زیبا، ماهرخ، ماهرو، مہسا
ملموس: قابل لمس، لمس‌کردنی	موحد: خداشناس، یکتاپرست	مہیب: ترسناک، وحشتناک، هراس‌انگیز
ملودی: نوا، آهنگ خوشایند	مودی: آزاردهنده، اذیت‌کننده، آسیب‌رساننده، موجود مزاحم	می‌ربایند: می‌دزدند
		میکروارگانسیم: ریزجاندار



نام یافت: نامیده شد، خوانده شد	نامانی: نبودن امنیت و آسایش
نام آشنا: شناخته شده، معروف، مشهور	ناب: خالص
نامزد: بر عهده گرفتن کاری	ناباوری: باور نداشتن
نامور: معروف، مشهور	ناپاک رای: بداندیش، بدگمان
نامی: محبوب و گرامی	ناپدید شدن: پنهان گشتن، نهان شدن
ناهماهنگی: بی نظمی	ناپسند: نامناسب
ناو جنگی: کشتی دارای تجهیزات جنگی	ناتمام: کامل نشده
ناودان: لوله ای که آب پشت بام از داخل آن پایین می آید.	ناتورالیزم: طبیعت گرایی؛ مکتبی که به تقلید دقیق طبیعت توجه دارد و معتقد است که باید طبیعت را مطابق با واقع و چنانکه هست توصیف و مجسم کرد.
ناید: نمی آید	ناچار: ناگزیر، مجبور
ناید به بار: سودی به دست نمی آید، فایده ای ندارد.	ناخالص: آلوده
نبات: گیاه، رستنی	ناراضی: ناخشنود
نجوا: سخن آهسته	نارنجک: نوعی بمب دستی
نخجیر: شکار، حیوانی را که شکار کنند	نارو: فریب، مکر، ناجوانمردی
نخست: آغاز، ابتدا	ناروا: ناحق، ناسزا، ناشایسته، ناشایست
نخل: درخت خرما	ناسازی: مخالفت کردن، عدم موافقت
نذر: آنچه شخص بر خود واجب کند در راه خدا انجام دهد.	ناصواب: نادرست، غلط
نرم نرمک: آرام آرام، آهسته	نافذ: جاذب، گیرا، نفوذکننده
نزاع: جنگ، ستیزه، درگیری	ناقوس: زنگ کلیسا
نساجی: بافندگی	ناکام: کسی که به آرزویش نرسیده است، محروم، ناامید
نسخه برداری: رونویسی کردن، بازنویسی کردن	ناگزیر: ناچار، حتمی
نشاط: شادی، خوشحالی، شادابی، شوق	ناگوار: سخت، ناخوشایند، غیرقابل تحمل، دشوار، ناپسند، ناشایست
نشاط انگیز: شادی بخش، آنچه موجب شادی می شود.	نالان: ناله کننده
نشان: علامت، نشانه	نالی: نیشکر
نشانید: گذاشت، قرار داد	
نشست و برخاست: رفت و آمد کردن	
نشیب: سرازیری	
نظاره می کرد: نگاه می کرد، تماشا می کرد	
نظافت: پاکیزگی، تمیزی	
نظامیه: مدرسه ها یا دانشگاه هایی که خواجه نظام الملک بنا کرده بود.	
نظیر: مثل و مانند	
نعمت: هر چیزی که باعث آسایش زندگی و شادکامی شود.	
نغز: دل نشین، خوشایند	
نغمه: آهنگ یا ملودی، آواز، سرود، صدای خوش	
نفاق: دورویی، دشمنی، ریا، سالوس	
نفرین: دعای بد برای مرگ	
نفوذ: فرورفتن، اثر کردن	
نفوذناپذیر: غیرقابل نفوذ، غیرقابل عبور	
نفیر: فریاد، ناله	
نقاہت: ناخوشی، کسالت، بیماری	
نقش: تصویر، رسم	
نقش و نگار: شکل های رنگارنگ و گوناگون	
نقص: عیب، کمی و کاستی	
نکو: نیکو، خوب و پسندیده	
نکوهیده: زشت، ناپسند	
نگارین: زیبا	
نگاشتن: نوشتن، می نگارد، می نویسد	
نگران: دلوپس	
نگریست: نگاه کرد	
نگون اقبال: بدبخت، تیره بخت	
نگین: سنگ قیمتی که روی انگشتر می گذارند.	
نماد: نشان یا علامتی با معنای خاص	
نمایانگر: نشان دهنده، آشکارکننده	



نماینده: کسی که از طرف کسی یا گروهی، کاری انجام می‌دهد.

نمودی: نشان دادی

ننوازی: مهربانی و نوازش نکنی، محبت نکنی.

نوا: لوازم مورد نیاز زندگی

نواحی: ناحیه‌ها، منطقه‌ها، بخش‌ها

نورافشانی: چراغانی کردن، پر نور کردن فضا و محیط

نوبین: جدید، منسوب به نو

نه گویای تو: گویای تو نیست، از تو یاد نمی‌کند.

نهاده است: قرار داده است

نهار: روز، در فارسی به غذای ظهر هم گویند.

نهل: شاخه و بوته‌ی کوچکی که تازه کاشته شده باشد، درختچه‌ی نورس

نهران: پنهان، مخفی

نهنانی: پنهانی

نهایت: پایان، انتها

نهراسد: نترسد، هراس نداشته باشد، بیم نداشته باشد

نیازمند: فقیر، محتاج

نیازموده: آنچه که آزمایش نشده، تجربه نشده

نیاکان: گذشتگان، پدران

نیام: پوشش، غلاف

نیایش: دعا و راز و نیاز با پروردگار، پرستش خداوند

نیت: قصد انجام دادن کاری

نیرنگ: فریب، حيله

نیرومند: دارای زور و قدرت، قوی

نیک‌اختری: خوشبختی

نیک‌نامی: معروف بودن به خوبی، خوش‌نامی، نام نیکو داشتن

نیکی فرا: افزایش‌دهنده‌ی خوبی

نیل: دستیابی به چیزی

نیلوفری: به رنگ نیلوفر، کبود، آبی آسمانی، مقصود از چرخ نیلوفری، آسمان است.

نیلی: رنگ آبی تیره، کبودرنگ

نیمروز: میان روز، وسط روز

و

واپسین: آخرین، پایانی

وادار کردن: مجبور کردن

وارونه: برعکس

واضح: آشکار، روشن

واعظ: وعظ‌کننده، پنددهنده، اندرزهنده

واقعہ: رویداد، اتفاق

واقعیت: آنچه که درست مطابق با واقع و صحیح است.

واجب: واجب بودن، لزوم، ضرورت

وحوش: جانوران وحشی، جانوران اهلی‌نشده

وحی: آنچه از سوی خداوند بر پیغمبران نازل شود.

وخیم: دشوار، بد و زشت

وداع: خداحافظی

ورد: ذکر، دعا، حرف یا جمله‌ای که مداوم تکرار می‌شود.

ورطه: پرتگاه

ورم: برآمدگی، آماس

وسواس: شک و تردید فراوان، تردید بیش از حد در انجام کاری، دقت بیش از حد در جزئیات کاری

وسیع: پهناور، دارای فضای زیاد

وصف‌ناپذیر: غیرقابل توصیف، وصف‌نشدنی

وطن: میهن، کشور

وطن کردن: اقامت کردن در جایی، مسکن گرفتن

وعده: قولی که به کسی درباره‌ی انجام عملی داده می‌شود.

وقار: بزرگواری

وقب: فرورفتگی اندام مانند گودی چشم

وقفه: فاصله‌ی زمانی کوتاه، درنگ، ایست

وقوع: اتفاق افتادن

ولا: محبت و دوستی، ولایت

ولایت: شهرستان‌ها، مناطق

ویران: خراب

ویرانه: ویران‌شده، جای بدون امکانات زندگی

ویژه: خاص، مخصوص

ویولن: یکی از سازهای موسیقی



هاج و واج: شگفت‌زده، گیج

هجر: جدایی، دوری

هجران: جدایی و دوری

هجوم: حمله‌ی ناگهانی، تاختن، یورش

هخامنشی: نام سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی در روزگاران کهن

هراس: ترس، احساس نگرانی

هراس‌انگیز: ترسناک، وحشتناک، ترس‌آور

هریسه: نوعی آش، حلیم، غذایی است از گوشت و حبوبات.





ی

هزینه: خرج، صاف کردن مال و پول

هلاک: نابودی، نیست شدن، نابود کردن، از بین

بردن

هما: پرنده‌ای افسانه‌ای که اگر سایه‌اش

بر سر کسی بیفتد، آن شخص سعادت‌مند می‌شود.

هم‌بازی: دوست، یار

همبستگی: همراهی، همدلی، اتحاد

همت: قصد، اراده و عزم قوی

همتا: همانند، مثل

هم‌فکری: با هم درباره‌ی موضوعی فکر کردن

همگن: هم‌نوع، شریک

هم‌نوعان: افرادی که از یک نوع هستند، هم‌جنس.

هم‌همه: قیل و قال، صدای گفت‌وگوی افراد زیاد که در یک جا جمع شده باشند، سروصدا، شلوغی

هنگامه: جمعیت مردم، معرکه، فریاد و غوغا، هیاهو، وقت، زمان

هوس: میل، آرزو

هویدا: آشکار، روشن

هیاهو: سروصدا

هیجان: شور و شوق

هیجان‌زده: دچار حالات عاطفی تند

هیدر: جانوری از نوع پلپ، ساکن آب‌های شیرین با بدنی استوانه‌ای شکل و باریک و دارای چندین شاخک در یک طرف خود.

هیمه: هیزم، سر شاخه‌ی خشک درخت

هین: بدان، آگاه باش

یاخته: کوچک‌ترین واحد زنده‌ی

تشکیل‌دهنده‌ی اندام‌های موجود زنده؛ سلول

یاقوت: سنگ قیمتی به رنگ‌های سرخ، زرد و کیود

یال: موهای گردن شیر و اسب

یأس: ناامیدی، دل‌سردی

یتیم: کودکی که پدر خود را از دست داده باشد.

یزدان: آفریدگار، خدا، پروردگار

یقین: آگاهی دقیق، اطمینان کامل

یک‌چند: مدتی، چندی

یک‌غازی: بی‌ارزش، ناچیز

یکنواخت: یکسان

یورش: حمله، هجوم، تاخت‌وتاز